کراچی [عثمان غنی، هوندا، و میکی، ص ۱ـ۱۳]، در یکی از عطاریهای تهران [صلاح‌الدین احمد، هوندا، و میکی، ص ۱ـ۵]، یکی از عطاریهای قاهره [همان، ص ۱۱ـ۱۵] و مراکش [همان، ص ۱۶ـ۲۴]، در یکی از عطاریهای استانبول [بشیر، هوندا، و میکی، ص ۱ـ۶]، و در یکی از عطاریهای تونس [ابن‌اخضر، هوندا، و میکی، ص ۱ـ۳])، هنوز مسئلهٔ نیاز به اَبدال کمابیش باقی است و داروپزشکان و درمانگران سنتی، که همچنان از اطلاعات تکراری و تقلیدی منابع قدیم استفاده می‌کنند (مثلاً، در ایران، از ذخیرهٔ *خوارزمشاهیِ* اسمعیل جُرجانی، [تألیف در ۵۰۴]، *اختیارات بدیعیِ* حاج زینِ‌عطار [قرن هشتم]، تحفهٔ حکیم مؤمن [متعلق به روزگار شاه سلیمان صفوی] و جز اینها)، ابدالِ مذکور در آن منابع را محتملاً تجویز می‌کنند.

منابع: ابن بیطار، *الجامع لمفردات الادویة و الاغذیة*، بولاق ۱۲۹۱؛ ابن مراد، *المصطلح الأعجمی فی کتب الطّب و الصیدلة العربیة*، بیروت ۱۹۸۵؛

K. H. C. Başer, Gisho Honda, and Wataru Miki, *Herb drugs and herbalists in Turkey*, Tokyo 1986; Ibn Akhdar, Gisho Honda, and Wataru Miki, *Herb drugs and herbalists in the Maghrib*, Tokyo 1982; Martin Levey, *Substitute drugs in early Arabic medicine*, Stuttgart 1971; M. Salah Ahmed, Gisho Honda, and Wataru Miki, *Herb drugs and herbalists in the Middle East*, Tokyo 1979; Fuat Sezgin, *Geschichte des arabischen Schrifttums*, Bande III: *Medizin, Pharmazie, Zoologie, Tierheilkunde bis ca. 430 H.*, Leiden 1970; Khan Usmanghani, Gisho Honda, and Wataru Miki, *Herb drugs and herbalists in Pakistan*, Tokyo 1986.

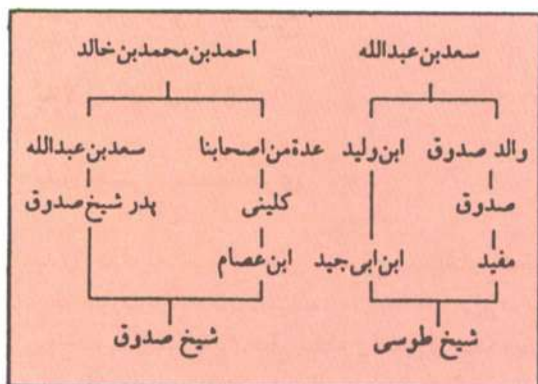
/ هوشنگ اعلم /

بدل (۴)، از اقسام علوّ نسبی. علوّ نسبی از تقسیمات احادیث از جهت سند است. عالی بودن حدیث، به اعتبار کم بودن افراد سلسلهٔ سند آن است، که این کمیِ واسطه گاه در مقایسه با معصوم (پیغمبر یا امام) سنجیده می‌شود، و گاه در مقایسه با یکی از ائمه حدیث یا مصنِّفان مشهور مانند حسین‌بن سعید اهوازی، محمدبن احمدبن یحیی، کلینی، شیخ‌طوسی و شیخ‌صدوق از محدثان شیعه، یا بخاری و مُسلم از مؤلفان صحاح ستّه. در صورت نخست (کم بودن واسطه تا معصوم)، حدیث به علو مطلق و در صورت دوم به علو نسبی موصوف می‌شود. بدل و اصطلاح نزدیک به آن، یعنی «موافقت»، هر دو از اقسام علوّ نسبی‌اند (← علوّ اِسناد).

هرگاه روایتی را که در یکی از مصنَّفات معتبر و مشهور حدیث آمده است، به جای آنکه از همان طریقِ مذکور در کتاب نقل کنند از طریق دیگر که به شیخ مصنف می‌رسد روایت کنند، به گونه‌ای که اگر این روایت از راه خود مصنّف صورت می‌پذیرفت تعداد افراد سلسلهٔ سند بیشتر می‌شد، موافقت صورت گرفته است؛ و سندی که از غیرطریق مصنف باشد، نسبت به سندی که از طریق مصنف باشد کم واسطه‌تر است و در نتیجه عالی خوانده می‌شود. حال اگر این سندِ کوتاهتر به جای اتصال به شیخ مصنف، به شیخِ شیخ مصنف برسد، بدل خوانده می‌شود که در واقع، حالت خاصی از موافقت است (ابن‌صلاح، ص ۳۸۴؛ ابن‌حجر عسقلانی، ص ۱۲۴؛ سیوطی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ مامقانی، ج ۱، ص ۲۴۹). برای مثال، شیخ‌صدوق در آثار خود روایات بسیاری با یک واسطه از کلینی نقل کرده و این واسطه را در مَشْیخهٔ *من لایحضره الفقیه* نام برده است (ص ۱۱۶)؛ اما گاهی برخی از آن روایات را از غیر طریق کلینی از علی‌بن ابراهیم، استاد کلینی، نیز نقل کرده است. در نتیجه واسطهٔ او به استاد کلینی، در این طریق کمتر از طریق نخست است؛ به این، موافقت می‌گویند (ابن‌بابویه، *التوحید*، ص ۹۷، حدیث ۱؛ قس: کلینی، ج ۱، ص ۱۰۶، حدیث ۸).

او همچنین گاهی با دو واسطه از استادِ استادِ کلینی روایت می‌کند، و حال آنکه اگر از طریق کلینی نقل می‌کرد، واسطه سه نفر می‌شد، و در این حالت، بدل روی می‌داد (ابن‌بابویه، *التوحید*، ص ۱۰۴، حدیث ۱؛ قس: کلینی، ج ۱، ص ۸۵، حدیث ۷).

در مورد شیخ‌طوسی نیز نمونه‌هایی از بدل و موافقت دیده می‌شود. او بنابر فهرست (ص ۲۵) با سه واسطه به احمدبن محمدبن‌عیسی، استادِ استادِ کلینی، می‌پیوندد و حال آنکه شمارهٔ واسطه‌های او به این فرد از طریق کلینی چهارتاست (همان، ص ۱۳۵). همچنین او از طریق شیخ مفید با دو واسطه و از طریق ابن ابی‌جید با یک واسطه به محمدبن‌حسن‌بن ولید می‌پیوندد (طوسی، تهذیب، مشیخه، ص ۵۹ـ۶۰).



بنیاد دایرةالمعارف اسلامی

اِسنادنامه

در بدل، اگر تعداد سلسله از شیخِ شیخ مصنف تا معصوم،

در هر دو روایت یکسان باشد، لازمهٔ بدل، علوّ مطلق نسبت به معصوم خواهد بود، ولی منشأ علوّ مطلق، علوّ نسبی در قطعه‌ای از سلسلهٔ سند بوده است.

دو اصطلاح موافقت و بدل تنها در صورت علوّ اِسناد معنا ندارد، بلکه در مواردی که سند روایتی را از غیرطریق مصنف به شیخ او می‌رسانند و تعداد واسطه‌ها مساوی یا بیشتر است، باز هم اصطلاح موافقت به کار می‌رود، و به همین منوال، اگر از طریقی غیرطریق مصنّف به شیخ شیخ او برسند، اصطلاح بدل کاربرد دارد. به همین دلیل، برای تمییز این کاربرد از اصطلاح اصلی، گاه در آن موارد، موافقت و بدل را با کلمه «عالی» به کار می‌برند (ابن‌صلاح، همانجا).

منابع: ابن‌بابویه، *التوحید*، چاپ هاشم حسینی طهرانی، قم [تاریخ مقدمه ۱۳۵۷ ش]؛ همو، *من لایحضره الفقیه*، چاپ حسن موسوی خرسان، بیروت ۱۹۸۱/۱۴۰۱، مشیخه؛ ابن‌حجر عسقلانی، *شرح نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر*، چاپ محمد عوض و محمد غیاث صباغ، دمشق [تاریخ مقدمه ۱۹۷۹/۱۳۹۹]؛ ابن‌صلاح، *مقدمة‌ابن‌الصلاح*، چاپ عائشه عبدالرحمن، مصر ۱۹۷۴؛ عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر سیوطی، *تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی*، چاپ احمد عمر هاشم، بیروت ۱۹۸۹/۱۴۰۹؛ محمدبن‌حسن طوسی، *تهذیب الاحکام*، چاپ حسن موسوی خرسان، بیروت ۱۹۸۱/۱۴۰۱، مشیخه؛ همو، *الفهرست*، چاپ محمد صادق آل بحرالعلوم، نجف ۱۹۳۷/۱۳۵۶، چاپ افست قم ۱۳۵۱ ش؛ محمدبن‌یعقوب کلینی، *الکافی*، چاپ علی‌اکبر غفاری، بیروت ۱۴۰۱؛ عبدالله مامقانی، *مقباس الهدایة فی علم الدرایة*، چاپ محمدرضا مامقانی، قم ۱۴۱۱.

/ سیدمحمد جواد شبیری /

بدل (در تصوف) ← ابدال

بدل (در فقه) ← بدلِ حیلوله

بَدَل (در نحو) ← توابع

بُدَلا ← ابدال (۲)

بدل چینی ← سفالگری

بدلِ حَیْلوله، اصطلاح فقهی حقوقی به معنای آنچه ضامن در صورت عدم امکان بازگرداندن مال به مالک می‌پردازد. این پرداخت به منظور جبران قطع سلطه و استیلای مالک بر همه تصرفات مالکانه نسبت به آن مال صورت می‌گیرد. واژهٔ بدل دلالت بر جایگزینی مثل یا قیمت به جای اصل مال دارد، و واژهٔ «حیلوله»، به معنای حایل شدن میان دو چیز، سبب پرداخت این بدل را، که فاصله افتادن بین مالک و دارایی اوست، توضیح می‌دهد.

بیشتر فقها این مسأله را در مبحث غصب بررسی کرده‌اند، ولی چون حکم آن شامل مواردی غیر از غصب نیز می‌شود، برخی از ایشان در بابهایی دیگر از فقه نیز به طرح آن پرداخته‌اند؛ از جمله شیخ انصاری (ص ۱۱۱) در مبحث ضَمان مِثلی وقیمی، و شاگردان و مؤلفان بعد از وی نیز، به پیروی او در همانجا موضوع بدل حیلوله را پیش کشیده‌اند (از جمله ← طباطبایی یزدی، ص ۱۱۰؛ آملی، ج ۱، ص ۳۷۳؛ اصفهانی، ج ۱، ص ۱۰۶؛ توحیدی، ج ۳، ص ۳۵۴؛ امام خمینی، ج ۱، ص ۴۳۱). همچنین در بحث اقرار در موردی که شخص مُقِرّ در حقّ کسی اقرار کند که باید مالی معیّن (عَینْ) را به او بپردازد و سپس در حق کس دیگر دربارهٔ همان مال معیّن اقرار کند؛ با توجه به اینکه دادن این مال به هر دو نفر ممکن نیست. مقر به شخص دوم، ازینرو که موجب «حیلوله» بین او و مالش شده است، غرامت پرداخت می‌کند (طوسی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۷؛ شهید ثانی، *الروضة البهیة*، ج ۶، ص ۴۲۱).

اصطلاح حیلوله در کتابهای فقهی امامیّه، بعد از شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) دیده می‌شود و در آثار فقهی اهل سنّت نیز گاه این تعبیر به کار رفته است؛ از جمله نَوَوی (متوفی ۶۷۶) این واژه را برای بیان مبنای حکم به ضمان استعمال کرده است (ج ۵، ص ۵۵).

برای روشن شدن موضوع بدل حیلوله، این اشاره لازم است که هرگاه مال کسی در دست ضامن تلف یا از مالیّت ساقط شود، فقها نسبت به ثبوت بدل بر ذمّهٔ ضامن اتّفاق نظر دارند و صاحب مال قطعاً مالک این بدل می‌شود (← ضَمان*).

اما بدل حیلوله در جایی مطرح است که تسلیم مال با فرض وجود آن، به عللی، ناممکن باشد؛ مثل آنکه مرکبی را به سرقت ببرند و مرکب بگریزد، یا کسی مرکبی را غصب کند و مرکب به سرقت برود یا غاصبی مال غصب شده را در ساخت یک بنا یا یک دستگاه به کار برده باشد به طوری که لازمهٔ بازگرداندن آن مال به صاحبش، ویران کردن بنا یا از هم گسستن دستگاه و چه بسا تحمّل زیان بسیار، و احیاناً وقوع خطر جانی باشد (طوسی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۹۵؛ ابن زهره، ص ۵۳۸؛ ابن ادریس، ج ۲، ص ۴۸۶؛ محقّق حلّی، ج ۳، ص ۲۴۱؛ نووی، همانجا؛ ابن قدامه، ج ۵، ص ۴۲۴).

بسیاری از فقهای امامی، در این موارد به منظور جبران قطع سلطنت مالک بر مالش، به ثبوت بدل حیلوله حکم کرده‌اند، و حتّی برخی گفته‌اند که این حکم نزد امامیّه اجماعی است؛ هر چند کسانی دیگر با مناقشه در دلایل، این حکم را اساساً نپذیرفته‌اند. شیخ طوسی، نخستین فقیه امامی است که این